

## ۱- امکانِ رابطِ بودن، مساویِ وجوبِ رابطِ بودن

فرض کنید دوست شما شیئی را در نظر گرفته که شما از آن بی خبرید. آن شیء برای شما مجهول است و می‌توانیم نام آن را X بگذاریم. شما نمی‌دانید X چیست، و چگونه است. فرض کنید دوستان که X را در نظر گرفته به شما می‌گویند آنچه من در نظر گرفته‌ام چیزی است که می‌تواند روی میز قرار بگیرد. در این صورت، شما درباره X صرفاً می‌دانید که «می‌تواند روی میز قرار بگیرد». آیا با توجه به آنچه درباره X می‌دانید، می‌توانید بگویید X روی میز است، یا جایی دیگر؟ روشن است که اطلاعات داده شده برای پاسخ این پرسش کافی نیست. گرچه X می‌تواند روی میز قرار بگیرد، ممکن است فعلاً روی میز نباشد. شما به صورت یقینی نمی‌توانید تعیین کنید X روی میز هست یا نیست. آنچه دوست شما درباره X به شما گفته است، کمکی در این باره نمی‌کند. دانستن اینکه X می‌تواند وصف «روی میز بودن» را داشته باشد، برای اینکه بدانیم X ضرورتاً این وصف را دارد کافی نیست.

حال فرض کنید دوست شما کلمه‌ای را روی کاغذ نوشته و آن را از شما مخفی کرده است. کلمه مزبور برای شما مجهول است و می‌توانیم نام آن را Y بگذاریم. فرض کنید دوستان که Y را نوشته به شما می‌گویند Y کلمه‌ای است که می‌تواند بر وقوع کاری در گذشته دلالت کند. در این صورت، شما آنچه درباره Y می‌دانید صرفاً این است که کلمه‌ای است که «می‌تواند بر وقوع کاری در زمان گذشته دلالت کند». آیا می‌توانید بگویید Y اسم است، یا فعل یا حرف؟ با توجه به تعریف انواع کلمه، این بدان معناست که شما می‌دانید Y می‌تواند فعل باشد. آیا در این مثال نیز نمی‌توانید به صورت یقینی بگویید Y فعل است؟ روشن است که هر کس با تعریف انواع کلمه آشنایی داشته باشد، بی‌درنگ می‌فهمد که Y ضرورتاً فعل است. دانستن اینکه Y می‌تواند وصف «فعل بودن» را داشته باشد، برای اینکه بدانیم Y ضرورتاً این وصف را دارد کافی است.

تفاوت این دو مثال در چیست؟ چرا دانستن این که X می‌تواند روی میز باشد، برای این که بدانیم X ضرورتاً روی میز است کافی نیست؛ اما دانستن این که Y می‌تواند فعل باشد، برای این که بدانیم Y ضرورتاً فعل است کافی است؟ اگر در دو وصف «روی میز بودن» و «فعل بودن» دقت کنیم دلیل این تفاوت را می‌یابیم. چیزی که بتواند روی میز باشد - مانند قندان، می‌تواند - در فرضی دیگر - همان چیز - مثلاً، همان قندان - باشد، ولی روی میز نباشد. بدین جهت، اگر بدانیم چیزی - مانند قندان - می‌تواند روی میز باشد، بدان معنا نیست که می‌دانیم نمی‌تواند جز این باشد. در نتیجه، دانستن اینکه چیزی می‌تواند روی میز باشد، برای دانستن اینکه آن چیز ضرورتاً روی میز است کافی نیست. اما چیزی که می‌تواند فعل باشد، - در هیچ فرض دیگری - نمی‌تواند همان چیز باشد، ولی فعل نباشد. بنابراین، اگر بدانیم چیزی می‌تواند فعل باشد، بدان معناست که می‌دانیم نمی‌تواند جز این باشد. در نتیجه، دانستن اینکه چیزی «روی میز بودن» وصفی است که از چیزهایی که روی میز هستند جدایی‌پذیر است، و به همین دلیل، اگر چیزی بتواند آن وصف را داشته باشد، معلوم نیست ضرورتاً آن وصف را داشته باشد.



اما «فعل بودن» وصفی است جدایی‌ناپذیر از کلماتی که فعل‌اند، و به همین دلیل، اگر چیزی بتواند آن وصف را داشته باشد، ضرورتاً آن وصف را دارد. زیرا اگر فعل بودن برای یکی از چیزهایی که می‌تواند فعل باشند ضروری نباشد، بدان معناست که چیزی هست که می‌تواند وصف فعل بودن را داشته باشد و می‌تواند این وصف را نداشته باشد و این دقیقاً بدان معناست که وصف فعل بودن برای دست کم یک چیز وصفی جدایی‌پذیر است، در حالی که می‌دانیم این وصف از موصوف‌های خود جدایی‌ناپذیر است. پس به طور کلی، می‌توانیم به صورت یک قاعده کلی نتیجه بگیریم که «اگر وصف  $a$  وصفی باشد که از موصوف‌های خود جدایی‌ناپذیر باشد، چنانچه  $X$  بتواند وصف  $a$  را داشته باشد، ضرورتاً  $X$  وصف  $a$  را دارد.»

حال ببینیم وصف «رابط بودن» چگونه است؟

موجود رابط یعنی موجودی که فعل علت ایجاد است؛ نحوه وجود آن این گونه است که استقلال ندارد و همان ربط به فاعل است. به طور مثال، اراده من که موجود رابط است، همان فعل اراده کردن من است و وجودی دیگر و مستقل از من ندارد؛ نمی‌توان فرض کرد چیزی اراده من باشد، ولی عین ربط به من، و عین اراده کردن من نباشد، بلکه مستقل از من باشد. موجود رابط یعنی موجودی که عین فعل علت فاعلی است و نمی‌توان فرض کرد که همان موجود باشد، ولی رابط نباشد و از علت فاعلی اش مستقل باشد. بنابراین همان طور که رابط بودن اراده، وصفی جدایی‌ناپذیر برای اراده است، و نمی‌توان فرض کرد که اراده مستقل از اراده کننده وجود داشته باشد، هر موجود دیگری نیز که فعل و ربط به فاعل خود باشد تنها می‌تواند به صورت ربط به فاعل خود موجود باشد. به عبارت دیگر، «رابط بودن» وصفی است که از موجودات رابط جدایی‌ناپذیر است و مصداقی است از وصف  $a$  در قاعده‌ای که گفتیم. بنابراین، اگر  $X$  موجودی باشد که بتواند رابط باشد،  $X$  ضرورتاً رابط است.

## ۲- اثبات وصف «کمال مطلق» برای خدا

گفتیم هر موجودی که بتواند رابط باشد، ضرورتاً رابط است. اما چه موجوداتی می‌توانند رابط باشند؟ چنانچه دیدیم، رابط بودن وصفی جدایی‌ناپذیر از موجودات رابط است. این بدان معناست که وجود موجودات رابط به گونه‌ای است که آنها تنها می‌توانند رابط باشند.

پس، از نظر وجودی، تا جایی که نقضی قابل فرض است، می‌توان موجودی کامل‌تر فرض کرد و آن موجود ناقص را معلول موجود کامل‌تر و رابط به آن در نظر گرفت. یعنی، هر موجودی که بتواند کامل‌تر از آن را فرض کرد، رابط بودنش نیز ممکن است. به عبارت دیگر، اگر  $X$  موجودی باشد که کامل‌تر از آن را بتوان فرض کرد،  $X$  می‌تواند رابط باشد. موجودی که کامل‌تر از آن را نتوان فرض کرد، «کامل مطلق» می‌نامیم. پس می‌توان گفت: اگر  $X$  کامل مطلق نباشد،  $X$  می‌تواند رابط باشد. پیش از این ثابت کردیم که اگر  $X$  موجودی باشد که بتواند رابط باشد،  $X$  ضرورتاً رابط است. نتیجه منطقی دو جمله اخیر این است که: اگر  $X$  کامل مطلق نباشد،  $X$  ضرورتاً رابط است. در جمله اخیر دقت کنید. در این جمله شرطی، رفع تالی مستلزم رفع مقدم است. پس، اگر  $X$  رابط نباشد (مستقل باشد)،  $X$  ضرورتاً کامل مطلق است. به عبارت دیگر، اگر موجود مستقل وجود داشته باشد، چنین موجودی ضرورتاً کامل مطلق نیز هست. صورت منطقی استدلال مزبور چنین است:

(۱) اگر وصفی از موصوف‌های خود جدایی‌ناپذیر باشد، چنان‌چه موجودی باشد که بتواند آن وصف را داشته باشد، ضرورتاً آن موجود وصف مزبور را دارد؛

(۲) «رابط بودن» وصفی جدایی‌ناپذیر از موجودات رابط است؛

(۳) پس، اگر موجودی باشد که بتواند رابط باشد، آن موجود ضرورتاً رابط است؛

(۴) اگر موجودی باشد که کامل‌تر از آن را بتوان فرض کرد (کامل مطلق نباشد)، آن موجود می‌تواند رابط باشد؛

(۵) پس، اگر موجودی باشد که کامل مطلق نباشد، آن موجود ضرورتاً رابط است؛

(۶) پس، اگر موجودی باشد که رابط نباشد، آن موجود ضرورتاً کامل مطلق است؛

(۷) هر موجود، یا رابط است یا مستقل؛

(۸) پس، اگر موجود مستقلی وجود داشته باشد، آن موجود ضرورتاً کامل مطلق است؛

(۹) موجود مستقل وجود دارد؛

∴ موجود مستقل کامل مطلق است.

بدین ترتیب، وصف «کمال مطلق» برای موجود مستقل اثبات می‌شود. دقت کنید: کامل مطلق، مطابق تعریف، بر موجودی قابل اطلاق است که کامل‌تر از آن قابل فرض نباشد و به تعبیر دیگر، فرض کامل‌تر از آن فرضی متناقض باشد. کامل مطلق موجودی نیست که صرفاً کمالش از سایر موجودات بیشتر است؛ بلکه موجودی است که کامل‌تر از آن قابل فرض نیز نباشد.

وصف کمال مطلق یکی از اوصاف اصلی است. هر وصفی که بر کمال وجود دلالت کند و هیچ نقص و محدودیتی را در موصوف خود نشان ندهد یکی از مصادیق کمال مطلق است و براساس برهان مزبور می‌توان آن وصف را به خداوند نسبت داد. از همین راه، به سادگی می‌توان اثبات کرد که خداوند دارای علم، قدرت، حیات و اراده مطلق است.